

دکتر الهه کولانی *

زمینه‌های بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی

چکیده:

پس از فروپاشی اتحاد شوروی بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی از اهمیت قابل توجهی برخوردار شده است. گروه‌های اسلامی از بازیگران تحولات دهه ۱۹۹۰ در آسیای مرکزی بوده‌اند. این گروه‌ها با بهره‌گیری از ریشه‌های عمیق باورها و تمایلات اسلامی در منطقه، تلاش‌های وسیعی را سازمان داده‌اند. ظهور طالبان در افغانستان و پیوندهای قومی این کشور با جمهوری‌های آسیای مرکزی، اثرپذیری منطقه از تحولات سیاسی - نظامی افغانستان را شدت بخشید. اما استقرار طالبان به نوبه خود به تحکیم روند صلح در تاجیکستان کمک کرد. مجموعه‌ای از عوامل بیرونی و درونی اسلام‌گرایی در آسیای مرکزی را تقویت کرده است. تحولات اخیر به خوبی اثبات کرد، اسلام در منطقه دارای اهمیت ویژه، و در شکل‌گیری هویت جدید منطقه بسیار مؤثر بوده است. در شرایط پس از ۱۱ سپتامبر، این عنصر از تأثیر بیشتری برخوردار شده است. نخبگان سیاسی آسیای مرکزی نیز اسلام سیاسی را مهم‌ترین رقیب سیاسی خود برآورد کرده‌اند. این مقاله به ریشه‌های توسعه بنیادگرایی اسلامی در منطقه آسیای مرکزی می‌پردازد.

واژگان کلیدی:

بنیادگرایی، آسیای مرکزی، اسلام، تروریسم، طالبان، افغانستان، تاجیکستان.

* - دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

«نظریه‌پردازی، مفاهیم و فرضیات در علوم سیاسی»، سال ۷۲، شماره ۳۰: «تفکر نوین شوروی و روابط شرق و غرب (ترجمه)»، سال ۶۹، شماره ۲۵؛ «کشورهای آسیای مرکزی و سازمان همکاری‌های اقتصادی»، سال ۷۳، شماره ۳۳؛ «روند نوگرایی اسلامی در آسیای مرکزی»، سال ۷۷، شماره ۳۹؛ «برداشتی کوتاه از نظریه چرخه‌های طولانی در سیاست‌های جهانی»، سال ۷۷، شماره ۴۱؛ «تحول در نظریه‌های همگرایی»، سال ۸۰، شماره ۵۴؛ «یهودیان روسیه»، سال ۸۰، شماره ۵۴؛ «توسعه روابط روسیه و اسرائیل با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران»، سال ۸۱، شماره ۵۷؛ «زنان در عرصه عمومی، مطالعه موردی جمهوری اسلامی ایران»، سال ۸۲، شماره ۶۱.

به دنبال تجزیه اتحاد شوروی و شکل‌گیری پنج جمهوری مستقل در آسیای مرکزی، احیای گرایش‌های اسلامی سبب بروز تحولات جدی در این منطقه گردیده است. (الله کولانی، ۱۳۷۶) حضور میلیون‌ها مسلمان در پی فروپاشی مدل توسعه کمونیستی ظرفیت قابل توجهی را برای گسترش تمایلات اسلامی در منطقه فراهم آورده است. رهبران این جمهوری‌ها که جز قرقیزستان همان نخبگان سیاسی دوران اتحاد شوروی هستند، اسلام سیاسی را جدی‌ترین رقیب خود برآورد کرده‌اند. مردم مسلمان منطقه که در طول دوران کمونیسم، به‌طور مستمر و منظم تحت تأثیر تبلیغات شدید علیه اسلام قرار داشتند، در پایان این عصر توجه به اسلام به عنوان بخشی از هویت جدید خود را آشکار ساختند.

تحولات سیاسی - نظامی در تاجیکستان و شکل‌گیری منازعات خونین در این جمهوری سبب گردید، به‌زودی عامل «تهدید اسلامی» که رهبران آمریکا و روسیه از یک‌سو و نخبگان محلی از سوی دیگر سعی در بزرگ نمودن آن داشتند، برجسته‌تر شود. (الله کولانی، ۱۳۷۶، صص ۱۵۱-۱۵۰) در پی فروپاشی اتحاد شوروی شکل‌گیری نظام‌های سیاسی - اجتماعی جدید با سؤالات و چالش‌های گوناگون مواجه شد، که نه تنها امنیت این جمهوری‌ها بلکه کل منطقه را تحت تأثیر قرار داد. تحولات در افغانستان و سقوط رژیم وابسته نجیب‌الله سبب شد تا تأثیر متقابل جریان‌های سیاسی - نظامی در افغانستان و همسایگان شرقی، شمالی و جنوبی آن با روشنی بیشتری مطرح شود. (Sergei Gretsky, 1995, pp. 19-20) در این مقاله زمینه‌های گسترش بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی بررسی خواهد شد.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی مسأله بازگشت میلیون‌ها مسلمان آسیای مرکزی به جهان اسلام، توجه بسیاری از تحلیل‌گران امور خاورمیانه و غرب آسیا را به خود جلب کرد. هر چند در طول حاکمیت نظام کمونیستی در آسیای مرکزی هویت اسلامی مردم منطقه با ابزارهای گوناگون هدف قرار گرفت، ولی تحقق بخشیدن به هویت «شورویایی» بی‌نتیجه ماند. (الکساندر بینگسن و مری براکس آپ، ۱۳۷۰، صص ۴۹-۲۲۶) این منطقه که از همان قرن اول ظهور اسلام به بخشی از «دارالاسلام» تبدیل شده بود، و در شکوفایی تمدن و فرهنگ ایرانی - اسلامی نقش والایی ایفا کرده بود. (غلامرضا وره‌رام، ۱۳۷۱، فصل هشتم) شهرهای سمرقند و بخارا و مرو در فرایند گسترش فرهنگ ایرانی - اسلامی بسیار تأثیرگذار بودند. حاکمیت سلسله‌های ایرانی پیوند این منطقه را با دیگر بخش‌های جهان اسلام تقویت می‌کرد. در دوران سامانی شکوفایی فرهنگی منطقه ابعادی چشمگیر و کم‌نظیر پیدا کرد. (Eden Naby, 1993, p. 155)

با حمله مغول‌ها به بخش‌های مرکزی و غربی آسیا که تا شرق اروپا ادامه یافت، دوران رکود فرهنگی و اجتماعی آسیای مرکزی آغاز شد. هر چند چنگیزخان و جانشینان او سعی کردند نقش آسیای مرکزی را در «جاده ابریشم» و دسترسی آن به شرق و غرب جهان آن روزگار تقویت کنند، ولی به‌زودی با تغییر در الگوهای ارتباطات جهانی روند انزوای منطقه گسترش یافت. (الهه کولانی، ۱۳۷۷، صص ۲۰۳-۲۰۲) آرنولد توین بی مورخ شهیر در این خصوص بحث‌های جالبی را در «تاریخ تمدن» مطرح کرده است: به نظر او شکل‌گیری دولت شیعی در ایران توسط صفویه بر این انزوا افزود، (John O. Voll, in: Beatrice Manz, 1994, p. 63) و ارتباط مردم مسلمان آسیای مرکزی با جهان اسلام را دچار محدودیت‌های جدی ساخت. تا قرون نهم و دهم هجری این بخش از جهان اسلام همانند دیگر اجزای این پیکره، در تعامل و ارتباط مستمر و طبیعی با دیگر بخش‌های آن قرار داشت، ولی تحولات یاد شده این روابط را سست کرد.

نتیجه این تغییرات دگرگون شدن کیفیت ارتباط مسلمانان منطقه با دیگر مسلمانان در جهان اسلام بود. به‌ویژه مسیرهای ارتباطی آنها با سرزمین‌های مقدس در بین‌النهرین و حجاز تحت تأثیر قرار گرفت. (الکساندر بینگسن و مری براکس آپ، صص ۳۲-۳۱) مسیر قفقاز جای رفت و آمد سهل از طریق ایران را گرفت. ولی این تغییر و دشواری دسترسی‌ها آثار خود را بر نحوه ارتباط مسلمانان آسیای مرکزی با دیگر مردم مسلمان بر جای نهاد. تاخیر در تحولات این منطقه نسبت به دیگر بخش‌های جهان اسلام، ناشی از دگرگونی در الگوهای جغرافیایی و ارتباطی نیز بوده است.

روس‌ها در آسیای مرکزی

از سال ۱۵۵۲ مسیحی که غازان توسط روس‌ها تصرف شد، نفوذ سیاسی - اقتصادی آنان رو به افزایش نهاد. آستاراخان نیز در سال ۱۵۵۴ در کنترل نیروهای روسی قرار گرفت. (Ram Raul, 1978, p. 31) با افزایش حضور و نفوذ نیروهای روس در این منطقه هویت اسلامی مردم منطقه به طور جدی مورد توجه قرار گرفت. هر چند تزارها نسبت به این مساله سیاست واحدی را دنبال نکردند، ولی مسلمانان آسیای مرکزی که در این دوران که ماوراءالنهر ترکستان خوانده می‌شد، برای حفظ هویت خود می‌کوشیدند. برخی از تزارها سیاست خود را پی‌گیری نابودسازی باورهای اسلامی در منطقه قرار داده بودند ولی بعضی از آنان مانند کاترین کبیر باورهای دینی اسلامی را برای مردم این منطقه مفید و کارساز تلقی می‌کردند. به هر حال روس‌ها

که در آغاز ارتباط خود با مردم مسلمان ماوراءالنهر از سوی آنها وحشی و عقب مانده برآورد شده بودند (الکساندر بنگسن و مری براکس آپ، ص ۲۲)، به زودی نفوذ سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و حتی فرهنگی خود را توسعه دادند. با تسلط کامل روسیه تزاری بر مردم مسلمان آسیای مرکزی، نفوذ روس‌ها بر جنبه‌های گوناگون زندگی مردم منطقه افزوده شد.

تساهل تزارهایی مانند کاترین به مردم مسلمان منطقه اجازه داد، ارتباط خود را با دیگر بخش‌های جهان اسلام تقویت نمایند. در طول قرن نوزدهم شهرهای اورال و منطقه ولگا به مرکز فرهنگی تاتارهای مسلمان تبدیل شدند، و زمینه‌های ظهور نهضت «جدیدی» فراهم آمد. در اواخر این قرن باورها و دیدگاه‌های «جدیدی‌ها»^(۱) به آسیای مرکزی راه یافت و در امیرنشین بخارا و خان‌نشین خیوه طرفدارانی پیدا کرد. به زودی نهضت «جدیدی» در تحولات سیاسی - اجتماعی منطقه آثار خود را آشکار ساخت. هر چند همانند دیگر بخش‌های مسلمان‌نشین امپراطوری روسیه مقاومت‌های شدیدی از سوی سنت‌گرایان در برابر آن شکل گرفت.

نوگرایی اسلامی

همان‌گونه که اشاره شد با کاهش اهمیت جاده ابریشم، آسیای مرکزی نیز نقش خود را در ایجاد پیوند میان شرق و غرب جهان روزگار قدیم از دست داد، و از روند تحولات سیاسی - اجتماعی جهان اسلام به تدریج جدا شد. این بخش به پاره‌ای ضعیف از پیکره جهان اسلام تبدیل شد. روس‌ها نیز به تدریج به عنصر عمده‌ای در تحولات منطقه مبدل گردیدند. جداسازی این منطقه از جهان اسلام و ارتباط نزدیک با جوامع روسی در روند فزاینده‌ای قرار گرفت، اقداماتی که استالین بعدها آن را تکمیل کرد. این وقایع سبب جدایی کامل مسلمانان آسیای مرکزی از دیگر مسلمانان جهان نشد، آنها نیز تجارب مشابهی همچون دیگران داشته‌اند. (Michael Rywkin, 1982, pp. 20-33) علمای آسیای مرکزی هر چند ارتباطشان با دیگران محدود شد، ولی با تغییر مسیرهای جغرافیایی سعی کردند ارتباط خود را حفظ نمایند.

مسلمانان آسیای مرکزی در سال‌های ابتدایی حضور اسلام در این منطقه در تقویت فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی تأثیر به‌سزایی داشتند، و فرقه‌های صوفی را گسترش بخشیدند. فرقه‌های قادریه، نقشبندیه، یسوعیه و کبرویه حاصل این فعالیت‌ها بودند، که در دیگر سرزمین‌های

۱- هواداران گسترش مدارس جدید در برابر مدارس قدیمی.

اسلامی نیز نفوذ خود را گسترش دادند. تمایلات صوفیانه با برخی از موارث کهن در منطقه قبل از ورود اسلام پیوند داشت. (Rafael Israeli, 1994, pp. 19-31)

همان‌گونه که اشاره شد هر چند ارتباط مسلمانان منطقه از قرن شانزدهم به تدریج با دیگر بخش‌های جهان اسلام کاهش یافت، ولی مسلمانان در انزوای کامل نبودند. حتی سیاست‌های اسلام‌زدایی وسیع و پی‌گیر استالین نتوانست این هدف را تحقق بخشد. (Igor Lipovski, 1996, p. 2) زیارت عتبات یا شرکت در مراسم حج هیچ‌گاه به‌طور کامل قطع نشد. هر چند به شدت محدود و کنترل می‌شد، ولی همچنان صورت می‌گرفت. برای مسلمانان آسیای مرکزی روس‌ها نقشی همانند انگلیسی‌ها یا فرانسوی‌ها را برای سایر مسلمانان در خاورمیانه و جهان اسلام ایفا کردند. فرایند غرب‌گرایی و غربی شدن با خصوصیات کم و بیش مشابه با دیگر بخش‌های جهان اسلام، در این منطقه نیز به‌وجود آمده بود. مسلمانان منطقه مسائل مشابهی مانند دیگر مسلمانان جهان تجربه کرده‌اند. (Mickael Rywkin, pp. 93-121)

تلاش‌هایی که از قرن نوزدهم برای نوسازی جوامع اسلامی آغاز شد، و گسترش اندیشه‌های سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبده در این منطقه هم بازتاب‌هایی پیدا کرد. تا قبل از انقلاب اکتبر تجارب مسلمانان آسیای مرکزی با مسلمانان دیگر نقاط جهان کم‌وبیش مشابه بود. تا آغاز قرن بیستم آسیای مرکزی بخش جدایی‌ناپذیر جهان اسلام بود. (الله کولانی، ۱۳۷۷، ص ۲۰۲) در این منطقه همانند دیگر نقاط مسلمان‌نشین روسیه دو گروه از رهبران دینی وجود داشتند. گروه اول، روحانیون رسمی بودند که با عناوین گوناگون مانند قائد، شیخ الاسلام، مدرس، امام یا نظایر آن خوانده می‌شدند و هر یک گروهی از طلاب را گرد خود جمع می‌کردند. رهبران سیاسی همواره در تلاش بودند تا از نفوذ این گروه بهره‌برداری کنند و سعی داشتند در برابر آنها قرار نگیرند (Eden Naby, p. 158). در اواخر قرن نوزدهم در شهر بخارا که حدود ۱۰۰ هزار نفر جمعیت داشت، ۱۰۳ مدرسه با حدود ۲۰ هزار طلبه و ۳۶۵ مسجد فعال وجود داشت. این آمار میزان نفوذ رهبران مذهبی را نشان می‌دهد.

گروه دوم از رهبران اسلامی «شیوخ»، «دراویش» و «ایشان‌ها» بودند، که معمولاً در برابر گروه اول قرار داشتند. (Igor Lipovski, p. 2) آنها شبکه‌هایی وسیعی از پیروان خود در آسیای مرکزی داشتند. فرقه‌های صوفیه تحت نفوذ این گروه از رهبران بودند. فرقه نقشبندیه از قرن چهاردهم مسیحی و فرقه قادریه از قرن دوازدهم به‌وجود آمدند که دومی در دژه فرغانه هواداران بسیاری داشت. از قرن دوازدهم فرقه کبرویه در منطقه خوارزم طرفداران زیادی را جلب کرد. در شمال

ازبکستان نیز فرقه یسوعیه از قرن دوازدهم مسیحی پیروان بسیاری پیدا کرد. در برخی از نواحی آسیای مرکزی تعدادی از شیعیان نیز زندگی می‌کردند، که با ایرانیان و اهالی شمال شرقی ایران پیوندهای بسیار داشتند. به هر حال تعداد آنان از صد هزار نفر تجاوز نمی‌کرد. تعدادی از پیروان فرقه اسماعیلیه در میان آنها بوده‌اند، که عمدتاً در ناحیه بدخشان کوهستانی در تاجیکستان زندگی می‌کنند.

مسلمانان آسیای مرکزی نیز همانند دیگر مسلمانان در اواخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم در برابر امواج تمدن غربی، حفظ اسلام و برتری بخشیدن به آن را مورد توجه قرار دادند. (Eden Naby, p. 158) جنبش اصلاح‌طلبی اسلامی که در همه سرزمین‌های اسلامی از جمله آسیای مرکزی گسترش یافت، حرکت پرتوانی در پی نوزایی فرهنگ و تمدن اسلامی بود. آسیای مرکزی و قفقاز نیز بخش‌هایی از این عرصه بودند، هر چند تحولات ویژه و متفاوتی را در این چارچوب تجربه کردند. اصلاح‌طلبان دینی در این سرزمین‌ها مورد حمله متحجران قرار گرفتند. ابونصر کرسوی که در مدارس بخارا تدریس می‌کرد، از سوی امیر بخارا به ارتداد متهم و به مرگ محکوم شد. کرسوی از این منطقه مهاجرت کرد و به استانبول رفت. نوگرایان مسلمان می‌کوشیدند چهره‌ای مترقی و پاسخگوی نیازهای متحول جوامع بشری از اسلام ترسیم کنند و توان آن را در ارائه پاسخ‌های مناسب به مسائل جدید جوامع بشری به نمایش بگذارند. آنان تلاش می‌کردند این پاسخ‌ها را از متن قرآن و احادیث به دست آورند. نوگرایان مسلمان ضرورت احیای تفکر دینی را مطرح ساختند، ولی در برابر تمدن غرب به موضع‌گیری نپرداختند. آنها خواستار بهره‌گیری از دستاوردهای مثبت تمدن غربی نیز بودند.

روشنفکران مسلمان در آسیای مرکزی مانند قفقاز و دیگر بخش‌های جهان اسلام سعی داشتند با زدودن پیرایه‌ها از چهره اسلام علل عقب‌ماندگی ملل مسلمان را تبیین و برای آن چاره‌سازی کنند. اندیشه‌های شیخ محمد عبده برای این افراد بسیار قابل توجه بود. عبده عقل‌گرایی را با اندیشه‌های دینی سازگار می‌دانست و ضرورت بهره‌مندی مسلمانان از دستاوردهای تمدن غربی را مطرح می‌ساخت. در این زمینه آثار تفسیرهای سید جمال الدین اسدآبادی نیز در آراء و باورهای مسلمانان منطقه مشهود بود. نوگرایی اسلامی در آسیای مرکزی نیز همانند دیگر نقاط جهان اسلام آثار عمیق و وسیعی به همراه داشت. حتی می‌توان گفت تلاش‌های فکری و اجتماعی مسلمانان سرزمین‌های اسلامی تحت کنترل روسیه تزاری، دیگر جوامع اسلامی را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد. (الله کولانی، ۱۳۷۷، صص ۲۰۷-۲۰۶) چهره‌هایی چون

اسماعیل گاسپرینسکی از اشراف‌زادگان تاتار از این شمار بودند.

گاسپرینسکی در اواخر قرن نوزدهم برنامه سیاسی خود را تحت عنوان «وحدت ترک‌های امپراتوری روسیه» مطرح کرد. او اندیشه‌های مردم‌گرایی روسی، وحدت‌گرایی اسلامی، لیبرالیسم فرانسوی و رومانتیک‌گرایی آلمانی را با هم در آمیخت. ایده وحدت اسلامی او را به سوی نوعی پان‌ترکیسم سوق داده بود. او وحدت جهان ترک را از تنگه بوسفور تا مرزهای چین مطرح ساخت. گاسپرینسکی عقلانی بودن تقابل با غرب را مورد تردید قرار داده بود، ولی تقلید از غرب را نیز جایز نمی‌دانست و غرب باوران را محکوم می‌کرد. به نظر او اسلام دارای چنان قدرتی بود که بتواند جوامع اسلامی را در برابر هجوم غرب حفظ نماید، ولی این جوامع را بی‌نیاز از توجه به پیشرفت‌های تمدن غربی نمی‌دانست. گاسپرینسکی ایده نزدیکی مسلمانان با روسیه برای مقابله با توسعه روزافزون نفوذ غرب را مطرح ساخت. (الکساندر بینگسن و مری براکس آپ، صص ۶۸-۱۵۱) گاسپرینسکی برای ایجاد و گسترش مدارس جدید تلاش بسیاری را انجام داد. نام او با «جنبش جدیدی» همراه است. مدارس بسیاری در سراسر سرزمین‌های مسلمان‌نشین روسیه تحت تأثیر اندیشه‌ها و برنامه‌های او تشکیل شد. این اقدامات کم و بیش همانند تلاش‌هایی بود که در سراسر جوامع اسلامی برای نوسازی نهادهای آموزشی صورت می‌گرفت. در آغاز قرن بیستم امواج نوگرایی اسلامی در آسیای مرکزی نیز همانند دیگر جوامع اسلامی گسترش پیدا کرد. (الکساندر بینگسن و مری براکس آپ، ص ۱۳۷) مسلمانان منطقه کوشیدند در پی شکست روسیه تزاری از ژاپن در سال ۱۹۰۵ مسیحی، تلاش خود را برای نزدیکی با دیگر مسلمانان شدت بخشند. تمایلات پان‌ترکی و پان‌اسلامی در این دوران به سرعت توسعه یافت. چارچوب‌های ایدئولوژیک در منطقه آسیای مرکزی تقابل اسلام رسمی و اسلام غیررسمی را روشن‌تر ساخت. هر چند تفاوت‌ها میان نهادهای رسمی و غیررسمی آشکار بود، ولی جریان عمومی تقویت باورهای مذهبی و بهره‌گیری از آن در شرایط جدید ادامه یافت. در سراسر جهان اسلام و نیز آسیای مرکزی نوگرایان دینی ضرورت پاکسازی اندیشه‌های دینی را از خرافه‌ها و پیرایه‌هایی که در طول زمان بر آن بسته شده بود، مورد تأکید قرار می‌دادند.

انقلاب بلشویکی و مسأله مسلمانان

لنین در تبیین دیدگاه‌های خود در مورد ملیت‌های روسیه تزاری «حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» را مطرح کرده بود. (الکساندر بینگسن و مری براکس آپ، ص ۶۸) طرح این ایده سبب شد تا در

نخستین سال‌های بر پایی انقلاب اکتبر، مسلمانان آسیای مرکزی برای تحقق بخشیدن به آرزوهای خود برای تشکیل حکومتی متناسب با باورها و اندیشه‌های دینی فرصت را مناسب ببینند. پیش از آن در کنگره‌های مسلمانان که در سال‌های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ در دوران انقلاب بورژوا دموکراتیک روسیه تشکیل شده بود، بر ضرورت اجرای این برداشت‌ها تأکید شده بود. (Hafizollah Emadi, 1994, p. 565) هدف اصلی از برگزاری این کنگره‌ها ایجاد وحدت و یکپارچگی در میان مسلمانان روسیه بود. این گردهمایی‌ها پس از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ادامه یافت. در این کنگره‌ها مسلمانان در مورد وظایف و کارکرد گروه‌های اسلامی به بحث و تبادل نظر می‌پرداختند. برخی از آنان خواستار ایجاد نوعی فدرالیسم در میان مسلمانان بودند، گروهی نیز خواستار تشکیل «دولت اسلامی» بودند. در نخستین کنگره مسلمان پس از پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، برای هماهنگ کردن فعالیت‌های مسلمانان تشکیل یک ارگان مرکزی مورد تأکید قرار گرفت.

در پی سقوط نظام تزاری «بخارایی‌های جوان» و «جدیدی‌ها» برای نوسازی مناطق مسلمان‌نشین براساس باورهای دینی تلاش خود را آغاز کردند. در آغاز آنها از حمایت شوراهای کارگران و سربازان نیز بهره‌مند بودند. (Ahmad Rashid, 1994, pp. 25-48) تشکیل «اتحادیه زحمتکشان مسلمان»، «حزب شورای اسلامی»، و حزب مذهبی «شورای علما» بیانگر برداشت مثبت مسلمانان نسبت به امکان تحقق بخشیدن به خواسته‌های خود در درون یک نظام فدرال پس از سقوط روسیه تزاری بود. برخی از مسلمان آسیای مرکزی و رهبران دینی آنان بر همین اساس به همکاری با بلشویک‌ها پرداختند. (الهه کولانی، ۱۳۸۰، فصل اول)

گروه دیگری از مسلمانان منطقه به رهبری جمعی از روحانیون سنت‌گرا به مقابله با بلشویک‌ها پرداختند و به تدریج جنبش «باسماچی» که نام آن برگرفته از «عیاران» منطقه بود، شکل گرفت. به نظر برخی از مورخین اگر این شکاف در حمایت یا مقابله با بلشویک‌ها در منطقه ایجاد نمی‌شد، شاید تاریخ آسیای مرکزی به گونه دیگری نوشته می‌شد. آغاز جنگ داخلی و افزایش مداخلات بیگانگان شرایط را دشوارتر ساخت. به دنبال آن اجرای سیاست «کمونیسم جنگی» در سراسر روسیه و همچنین آسیای مرکزی، رودرویی صاحبان اراضی بزرگ روستائیان و گروه‌هایی از روحانیون با بلشویک‌ها را شدت بخشید. (Hafizollah Emadi, 1994, p. 566) دوران جنگ داخلی و فشارهای بلشویک‌ها برای رفع نیازهای خود از طریق مصادره اموال روستائیان بر وخامت اوضاع افزود.

در برابر نفوذ نیروهای انگلیسی و وابستگان آنها، «بخارایی‌های جوان» حمایت خود از نیروهای کمونیست را افزایش دادند. در پایان جنگ داخلی نیروهای باسماچی دچار ضعف شده بودند و حکومت مسکو تلاش برای تثبیت نفوذ خود را شدت بخشید. هر چند مقاومت باسماچی‌ها تا پایان دهه ۱۹۲۰ ادامه یافت، ولی به تدریج در برابر افزایش قدرت نیروهای وابسته به بلشویک‌ها در آسیای مرکزی تلاش‌های آنها رو به نابودی گذاشت (الله کولانی، ۱۳۸۰، فصل سوم). برخی از فعالان و مبارزان این جنبش به افغانستان گریختند. به این ترتیب میان این دو گروه از مسلمانان، «جدیدی‌ها» و «باسماچی‌ها» در برخورد با انقلاب بلشویکی و سیطره کمونیست‌ها بر آسیای مرکزی شکاف اساسی و چشمگیری وجود داشت. «جدیدی‌ها» به همکاری مؤثر و خوش‌بینانه با رهبران نظام کمونیستی پرداختند. برخی از آنان که دارای تمایلات ملی‌گرایانه بودند، در دهه ۱۹۳۰ کاملاً سرکوب شدند. نظام جدید «شورویایی کردن» مردم آسیای مرکزی را به سرعت دنبال کرد.

دولت جدید بلشویکی تا نیمه دهه ۱۹۲۰ به رویارویی با باورها و نمادهای اسلامی در آسیای مرکزی اقدام نکرد. حتی تشکیل «ارتش سرخ مسلمانان» و «حزب کمونیست مسلمانان» را پذیرفت. اداره امور مسلمانان نیز در اختیار کمیساریای امور مسلمانان (مسکوم) قرار گرفت. به این ترتیب در سراسر اتحاد شوروی که رسماً از سال ۱۹۲۲ تشکیل شده بود، سیاست‌های مذهبی و نحوه مواجهه با آن یکسان طراحی شد. (Ahmad Rashid, pp. 25-35) به هر حال در پایان جنگ داخلی فرایند نوسازی کمونیستی در مناطق مسلمان‌نشین به تدریج گسترش یافت. استالین تبدیل ملت‌های مسلمان تحت کنترل خود را به دولت‌های مدرن هدف قرار داد. تجزیه «ملت واحد اسلام» به دولت‌های جدید براساس هویت‌های ملی، حاصل تلاش‌های استالین برای جداسازی مسلمانان در آسیای مرکزی از یکدیگر بود. مسلمانان آسیای مرکزی که تا انقلاب اکتبر ابتدا خود را مسلمان می‌دانستند و سپس به هویت‌های قومی می‌پرداختند، با اجرای برنامه‌های ملی استالین دارای هویت‌های قومی متمایز شدند. (Richard Sakwa, 1991, pp. 296-318) ایجاد «دفتر معنوی مسلمانان» از سوی استالین نیز برای کنترل فعالیت‌های آنان صورت گرفته بود. (H.B. Paskoy, 2001, pp. 329-39)

پس از یک دهه سرکوب شدید مسلمانان در اتحاد شوروی، از آغاز دهه ۱۹۴۰ براساس

طرحی که از سوی یکی از «جدیدی‌ها» - فردی به نام عبدالرحمن رسولایف مفتی اوفا^(۱) که از تصفیه‌های استالین جان سالم به در برده بود - طراحی شده بود، بازسازی کنترل شده نهادهای اسلامی آغاز شد. استالین براساس این طرح فضای محدودی را برای فعالیت‌های مذهبی باز کرد (John Voll, in: Beatrice Manz, 1994, p. 72) و دین اسلام مورد پذیرش حکومت اتحاد شوروی قرار گرفت.

فعالیت‌های مسلمانان آسیای مرکزی تحت کنترل اداره‌ای قرار گرفت که در تاشکند قرار داشت. سه مرکز دیگر نیز در اتحاد شوروی تأسیس شد تا امور مسلمانان را تحت کنترل قرار دهد و مفهوم اسلام رسمی را تحقق بخشد: مرکز اروپایی و سیبری در اوفا، مرکز قفقاز شمالی و قفقاز در ماخاچ قلعه، و مرکز قفقاز جنوبی در باکو^(۲). (John Voll, in: Beatrice Manz, 1994, p. 72) مرکز تاشکند همچنان تحت نفوذ افرادی قرار داشت که از «جدیدی‌ها» تاثیر پذیرفته بودند و با دیگر مسلمانان اتحاد شوروی تفاوت داشتند. آنها می‌کوشیدند از دستاوردهای تمدن بشری برای ارتقای وضعیت مسلمانان بهره‌گیرند. هم‌زمان اسلام غیررسمی (موازی) نیز به حیات خود ادامه می‌داد. زیارتگاه‌ها و مشاهد بزرگان دینی زمینه مناسبی برای انتقال باورها و آموزه‌های مذهبی فراهم می‌آوردند.

به این ترتیب از دهه ۱۹۴۰ اسلام رسمی - اسلام مورد حمایت حزب کمونیست اتحاد شوروی - نهادهای خود را به صورت محدود به وجود آورد. در این بخش فعالیت‌های دینی کاملاً کنترل شده و مجاز تعریف شده بود. اسلام موازی به شکل بنیادگرایانه خود نیز که از قرن نوزدهم به وجود آمده بود، به گونه‌ای حمایت خود را ادامه می‌داد. پیروان این نگرش با طرفداران محمد عبدالوهاب که از قرن نوزدهم در شبه جزیره عربستان ایده‌های خود را مطرح کرده بود، ارتباط داشتند. مروجان اسلام موازی در تشکیل نهادها و تأسیسات خاص خود از تشکلهای صوفی‌ها و فرقه‌های آنان بهره‌گرفته بودند. آنه ماری شیمیل اسلام شناس مشهور، افکار صوفیان را نوعی برداشت «ابهام آلود» از اسلام دانسته است. (H.B. Paskoy, 2002, p. 5) وهایی‌های آسیای مرکزی در برخی مواقع با پیروان فرقه نقشبندی در آمیختند و با آنان یکپارچه شدند. آنها در پی پالایش اندیشه‌های دینی از باورهایی بودند که طی قرون به اسلام افزوده شده بودند. بنیادگرایان آسیای مرکزی از دوران حیات اتحاد شوروی به اشکال گوناگون ارتباط خود را با وهابیون در عربستان

حفظ کردند و از منابع مالی آنها بهره می‌بردند.

انقلاب اسلامی ایران نگرانی رهبران اتحاد شوروی را از انتقال اندیشه‌ای سیاسی دینی برجسته ساخت. (الکساندر بنیگسن و مری براکس آپ، صص ۱۸۳-۱۸۲) ایدهٔ ایجاد «کمربند سبز»^(۱) از آغاز دهه ۱۹۸۰ در اطراف اتحاد شوروی از همین ایام مطرح شد. هراس از تشکیل حکومت‌های اسلام‌گرا در پیرامون اتحاد شوروی و تأثیر تحولات داخلی ایران بر افغانستان با حضور ارتش سرخ در این کشور پاسخ داده شد. (الکساندر بنیگسن و مری براکس آپ، صص ۱۸۳-۱۸۲) مقاومت‌های طولانی در برابر اشغال این کشور به نوبه خود زمینه‌های تقویت فعالیت بنیادگرایان مورد حمایت عربستان سعودی را فراهم کرد. آمریکا در چارچوب قواعد دوران نظام دوقطبی و جنگ سرد این سیاست را مورد حمایت همه‌جانبه قرار داده بود. (Alvin Z. Rubinstein, Oles M., Smolansky, 1995, p. 35) دولت کمونیست کابل با فشارهای شدید بنیادگرایان مواجه گردید. برنامه‌ریزان اقتصادی اتحاد شوروی یکپارچه‌سازی افغانستان و آسیای مرکزی را هدف قرار داده بودند. (Ram Raul, 1979, pp. 40-51) اجرای اصلاحات سیاسی - اقتصادی در دوران گورباچف عرصه تعامل‌های منطقه‌ای را گسترش داد. (الله کولانی، ۱۳۸۰، فصل هفتم) سیاست گلاسنوست گورباچف فضای بیشتری را برای فعالیت مسلمانان فراهم آورد. در آسیای مرکزی این پدیده ابعاد چشمگیری یافت.

تلاش‌های گورباچف در حفظ اتحاد شوروی با عدم پیشرفت در برنامه اصلاحات بی‌نتیجه ماند. فروپاشی شوروی تهدید و بی‌ثباتی در آسیای مرکزی را شدت بخشید. (الله کولانی، ۱۳۷۶، صص ۱۷۰-۱۶۸) از میان رفتن کنترل متمرکز دوران اتحاد شوروی نیروهای بنیادگرا در آسیای مرکزی را در شرایط مناسبی قرار داد. سقوط دولت نجیب‌الله در افغانستان دامنه نفوذ و تحرک آنها را گسترش بخشید. (Ahmad Rashid, pp. 170-72) نابودی مدل «نوسازی کمونیستی» این شرایط را مهیاتر کرده بود.

جنگ داخلی تاجیکستان

در میان جمهوری‌های آسیای مرکزی، از دوران اتحاد شوروی، تاجیکستان در پایین‌ترین سطح توسعه و استانداردهای زندگی قرار داشت. (الله کولانی، ۱۳۷۶، صص ۱۷۰-۱۶۸) رئیس

جمهوری تاجیکستان پس از وقوع کودتای اوت ۱۹۹۱ در مسکو به حمایت از کودتاگران پرداخت و در پایان آن نیز حاضر به انحلال حزب کمونیست نشد. این سیاست سبب بروز اعتراضات مردمی گردید. به این ترتیب حزب نهضت اسلامی فرصت بهتری برای فعالیت پیدا کرد. تاجیکستان با فعالیت ائتلافی از نیروهای اسلامی - ملی‌گرا مواجه شد که تلاش می‌کردند ساختار سنتی قدرت در این جمهوری را بر هم زنند. از دوران اتحاد شوروی رهبری حزب کمونیست همواره از منطقه لنین‌آباد (خجند) برگزیده می‌شد که تحت نفوذ ازبکستان قرار داشت. اجرای گلاسنوست در مسکو زمینه را برای طرح اعتراضات داخلی نسبت به حاکمیت خجندی‌ها فراهم کرد. اقدامات قهار محکم‌اف رئیس‌جمهوری تاجیکستان آن را تشدید کرد. (مارتا بریل اولکات، ۱۳۷۱، صص ۷۴-۴۷) نیروهایی از منطقه کولاب به زودی برای کسب قدرت به تلاش پرداختند. اقدامات دولت ائتلافی متشکل از نیروهای اسلامی - ملی‌گرا نتوانست شرایط نابسامان این جمهوری را تحت کنترل در آورد.

از تابستان ۱۹۹۲ تاجیکستان به دو بخش تقسیم شده بود. (Sergei Gretsky, 1995, pp.7-11) کمونیست‌های پیشین روابط خود را با نیروهای کولابی تقویت کرده بودند، آنها در گورکان‌تپه هم هوادارانی داشتند، و مورد حمایت ازبکستان نیز بودند. این ائتلاف به گونه‌ای مورد حمایت روسی تبارها و روسی‌زبانان قرار داشت. گروه دوم، از بخش‌هایی بود که خواستار دگرگونی اساسی در ساختار سنتی قدرت در این جمهوری بودند. آنها بیشتر به منطقه کوهستانی بدخشان، گرم، کافرنهان و تاجیک‌آباد تعلق داشتند، هر چند برخی از اهالی دیگر نقاط نیز در میان آنان بودند. ناآرامی‌ها از تابستان ۱۹۹۲ رو به گسترش نهاد. برکناری رحمان‌نبی‌اف از پست ریاست جمهوری نیز به آن پایان نبخشید.

لشکر ۲۰۱ روسیه که در تاجیکستان حضور داشت ابتدا تلاش می‌کرد از مداخله مستقیم بپرهیزد. برخلاف تمایل برخی از نیروهای مخالفت دولت به مداخله نیروهای لشکر ۲۰۱ موتوریزه روسیه، رحمان‌نبی‌اف با امضای قراردادی با مسکو نظارت دوگانه‌ای بر این لشکر به وجود آورد. ۸۵ درصد این لشکر از تاجیک‌ها، ازبک‌ها و اهالی آسیای مرکزی تشکیل شده بود، که تحت مدیریت روس‌ها اداره می‌شد. (Sergei Gretsky, 1995, pp.7-11) در پی افزایش ناآرامی‌ها و تشدید درگیری‌ها، روس‌های ساکن تاجیکستان مهاجرت از این کشور را آغاز کردند. رهبری ازبکستان به شدت نگران حوادث تلخ تاجیکستان و گسترش دامنه‌های آن به کشور خود بود. در ازبکستان و دره فرغانه شرایط مناسبی برای رشد تمایلات بنیادگرایانه اسلامی آشکار

شده بود. اسلام کریم اف با دقت ویژه‌ای روند تحولات داخلی تاجیکستان را دنبال می‌کرد و آن را نخستین خاکریز «نیروهای اسلامی» در آسیای مرکزی می‌دانست.

به هر ترتیب روسیه نگران ایجاد «افغانستان دوم» در تاجیکستان بود. حمله مخالفان دولت دوشنبه به پست مرزی افغانستان - پاکستان و کشته شدن سربازان روسی این نگرانی را تشدید کرد. در تابستان ۱۹۹۳ درگیری‌ها کاملاً تشدید شده بود. روسیه تلاش کرد از کمک‌های ازبکستان در برابر مخالفان اسلام‌گرای دولت دوشنبه بهره‌گیری کند. وزیر دفاع جدید تاجیکستان ژنرال الکساندر شیشلیانیکوف فارغ‌التحصیل آکادمی نظامی تاشکند و مورد حمایت دولت ازبکستان بود. (Sergei Gretsky, 1995, p. 11) ازبکستان در برابر اسلام‌گرایان فعال در تاجیکستان و افغانستان مواضع شدیدی را اتخاذ کرده بود، زیرا به شدت نگران گسترش بنیادگرایی به داخل کشور بود. فعال شدن یوگنی پریماکوف از اواخر سال ۱۹۹۳ بیانگر توجه جدی روسیه به مسائل تاجیکستان و فعالیت اسلام‌گرایان در منطقه بود. او رفت و آمدهای خود به دوشنبه و تهران را افزایش داد. مذاکرات صلح تاجیکستان با حمایت روسیه میان دولت دوشنبه و مخالفان اسلام‌گرای آن، که در تهران و افغانستان تحت حاکمیت ربانی مستقر بودند، با فراز و نشیب بسیار همراه شد. (الله کولائی، ۱۳۷۶، صص ۹۶-۱۰۴) جنگ داخلی تاجیکستان صدمات انسانی و اقتصادی وسیعی را برای تاجیکستان به همراه داشت و به تجربه‌ای تلخ از مبارزات سیاسی - نظامی در این منطقه تبدیل شد.

در پی درگیری‌های شدید نظامی، برای نخستین بار در تاریخ معاصر تاجیکستان ساختار قدرت در این جمهوری دگرگون شد. رحمان نبی اف مانند دیگر رهبران این جمهوری از منطقه لنین‌آباد (خجند) بود، ولی امام علی رحمان‌اف رهبر جدید از منطقه کولاب برخاسته بود. به این ترتیب نفوذ سنتی ازبکستان در تاجیکستان قطع شد. منطقه خجند در پیوند کامل با ازبکستان قرار داشت (مارتا بریل اولکات، صص ۶۰-۵۸). فدراسیون روسیه که با شواهدی از برتری طلبی منطقه‌ای ازبکستان روبه‌رو بود، حاکمیت جدید و کاهش نفوذ ازبکستان را مورد تأیید قرار داد (الله کولائی، ۱۳۷۶، صص ۹۶-۱۰۴). رحمان‌اف در انتخابات سال ۱۹۹۴ با حمایت کامل روسیه توانست به ریاست جمهوری تاجیکستان دست یابد. (Sergei Gretsky, 1995, p. 11) تاجیک‌ها از دیرباز، از دوران شکل‌گیری جمهوری‌های جدید در آسیای مرکزی با ازبکستان اختلافات اساسی داشتند. قرار گرفتن شهرهای فارسی‌زبان، سمرقند و بخارا در قلمرو ازبکستان تنها بخشی از این نارضاایتی را تشکیل داده بود. (Maria Eva Sergei in: Beatrice manz, 1994,

جنگ داخلی تاجیکستان سبب شد نخبگان حاکم بر آسیای مرکزی با اشاره به آن، روند تحولات سیاسی منطقه را مسدود نگهدارند و مانع گسترش آزادی‌های دموکراتیک شوند. آنها توانستند با استفاده از این تجربه، احتمال بسیار همراهی آزادی‌های سیاسی با وقوع منازعات خونین نظامی را برجسته سازند. در پی این تحولات اساساً نگاه روسیه به آسیای مرکزی به‌طور اساسی دگرگون شد. (الله کولانی، ۱۳۷۶، صص ۶۴-۱۶۲) رهبری ازبکستان که به‌شدت نگران توسعه بنیادگرایی در این کشور بود، در مبارزه با جریانات مخالف دولت دوشنبه نقش موثری ایفا کرد.

اسلام سیاسی در آسیای مرکزی پس از اتحاد شوروی

پس از ظهور و گسترش امواج اسلام سیاسی در پی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، آسیای مرکزی نیز هر چند تحت حاکمیت کمونیسم قرار داشت، ولی شاهد بروز تحولاتی در تأثیر پذیری از این جریان بود. پایان نظام دو قطبی و جنگ سرد این شرایط را مهیاتر ساخت. فروپاشی اتحاد شوروی و پایان برنامه‌های نوسازی کمونیستی شرایط را برای فعالیت بنیادگرایان بهبود بخشید. رهبران بازمانده از دوران کمونیسم که در پرتو تحولات جدید می‌کوشیدند قدرت خود را به نام رهبران حکومت‌های ملی حفظ کنند، اسلام سیاسی را مهم‌ترین رقیب خود یافتند. در پی تلاش‌های طولانی ولی ناکام رهبران شوروی برای جدا کردن مردم آسیای مرکزی از هویت اسلامی خود، به زودی روشن شد اسلام همچنان بخشی از هویت منطقه را تشکیل می‌دهد. (مارتا بریل اولکات، ۱۳۷۱، صص ۴۷-۴۰) تداوم توجه به سنت‌های اسلامی و دینی در اشکال گوناگون به‌خوبی این ظرفیت را روشن ساخت. توجه به این نکته بسیار مهم می‌نماید که در تعریف مردم منطقه از اسلام و الزامات آن و در شناخت آنان از اسلام تحت تأثیر دهها سال تبلیغات علیه مذهب باید بسیار دقت کرد.

هراس آمریکا و روسیه از توسعه نفوذ معنوی ایران در منطقه سبب بزرگ‌نمایی خطر و «تهدید اسلامی» در منطقه گردید. با توجه به گستره و عمق نفوذ باورهای دینی در مردم منطقه، هر دو کشور تلاش کردند این تهدید را از ظرفیت واقعی آن بزرگتر نشان دهند. حضور میلیون‌ها نفر از اهل سنت در آسیای مرکزی و عده اندکی از مسلمانان شیعه مذهب، به‌خوبی نشان دهنده نیروی واقعی «تهدید اسلامی» از سوی جمهوری اسلامی ایران پس از فروپاشی اتحاد شوروی بوده است. تأثیر اسلام رسمی و نهادهای حکومتی اسلامی نیز در این خصوص قابل بررسی

است. (گوندن پکر، ۱۳۷۷، ص ۸۳) برای مردم منطقه نیز باورهای اسلامی بیش از آنکه جنبه سیاسی داشته باشد، به عنوان مجموعه‌ای از هنجارهای فردی و جمعی غیرسیاسی برآورده شده است. (Beatrice Manz, 1994, pp. 62-81) جنگ داخلی تاجیکستان که غالباً به فعالیت احزاب سیاسی اسلامی نسبت داده می‌شد و سبب هراس مردم منطقه از جمهوری اسلامی ایران و تکرار این تجربه تلخ و خونین در دیگر جمهوری‌ها گردید، مورد بهره‌برداری وسیع رهبران بازمانده از دوران کمونیسم قرار گرفت. در قوانین اساسی مصوب همه جمهوری‌های منطقه، هویت غیردینی نظام‌های سیاسی جدید مورد تأکید قرار گرفت.

این نکته نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد که برای رهبران دولت‌های مستقل جدید در آسیای مرکزی، اسلام نقش خوبی را در تقویت هویت‌های آنها بازی کرده است. (گوندن پکر، ۱۳۷۷، صص ۸۸-۸۶) اهمیت اسلام سیاسی و تهدید بنیادگرایی اسلامی به برآوردهای گوناگون از نقش و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی در شرایط پس از فروپاشی مدل کمونیستی توسعه در منطقه مربوط می‌شود. برای مسلمانان آسیای مرکزی در پی این تحول عظیم دو مدل توسعه مطرح شد: مدل توسعه غیردینی و مدل توسعه دینی، الگوی اولی ترکیه و دومی جمهوری اسلامی ایران ارزیابی شده بود. در وضعیتی که رهبران مسکو در پی جداسازی مفهوم امنیت در آسیای مرکزی از ملاحظات امنیت داخلی خود بودند، آمریکا نیز به شدت با توسعه نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه به مقابله برخاست. دولت ترکیه در این زمینه ابزار مناسبی برای پی‌گیری هدف مقابله با جمهوری اسلامی ایران و گسترش اسلام سیاسی و نیز ترویج الگوی توسعه غیر دینی برآورد شده بود. این ارزیابی کاملاً در تطابق با اهداف و برنامه‌های ترکیه برای توسعه نفوذ خود در آسیای مرکزی قرار داشت. (الهه کرلانی، ۱۳۷۶، صص ۶۴-۱۶۲) این طرز تلقی فرصت مناسبی را برای ترکیه به همراه آورد و عرصه را برای فعالیت‌های جمهوری اسلامی ایران محدود ساخت. تجربه جنگ داخلی خونین تاجیکستان زمینه را برای اجرای این سیاست مهیاتر ساخت.

قابل توجه است که هزینه‌های هنگفت عربستان سعودی و دولت‌های حوزه خلیج فارس نیز برای تقویت تمایلات اسلامی در آسیای مرکزی بسیار نافذ و مؤثر ارزیابی می‌گردد. دولت عربستان سعودی از سال‌های آغازین استقلال این جمهوری‌ها، به هزینه کردن منابع هنگفتی در جهت ترویج اندیشه‌های دینی مورد نظر خود پرداخت. توزیع قرآن، احیای مساجد و نهادهای رسمی روحانیون و مفتی‌ها مورد عنایت جدی قرار گرفت. با توجه به مشکلات حاد اقتصادی

کمک‌های مالی این کشور برای جمهوری‌های منطقه می‌توانست جاذبه بسیار داشته باشد. به هر ترتیب برخلاف ترکیه که کوشید از اهرم‌های قومی و زبانی برای نفوذ در منطقه استفاده کند (Patricia arlej, in: Rubenstein, 1995, pp. 196-97)، عربستان و کشورهای حوزه خلیج فارس از دلارهای نفتی برای تقویت باورهای اسلامی مورد تأیید خود بهره گرفتند.

جمهوری اسلامی ایران نیز در شرایط پس از فروپاشی اتحاد شوروی توسعه‌گرایش‌های اسلامی در منطقه را مطلوب برآورد کرد. نفوذ ایران در تاجیکستان و حمایت تهران از مخالفان دولت دوشنبه، در کنار پشتیبانی مؤثر دولت ربانی در افغانستان، بر روند تحولات داخلی این جمهوری تأثیرگذار بود. به زودی با همکاری تهران - مسکو تلاش برای تثبیت آرامش و صلح در تاجیکستان گسترش یافت. هر دو کشور ایجاد تفاهم میان مخالفان اسلام‌گرای دولت امام علی رحمان‌اف و تاجیک‌های مخالف او و مستقر در افغانستان را برای تأمین ثبات منطقه‌ای و متوقف ساختن روند فروپاشی اقتصادی تاجیکستان ضروری یافتند. (William E. Odom and Robert Dujarvic, 1995, pp. 195-99) جنگ داخلی این جمهوری را در آستانه نابودی کامل قرار داده بود. وضعیتی که می‌توانست به نوبه خود آرامش و ثبات در کل منطقه را تحت تأثیر قرار دهد. همکاری جمهوری اسلامی ایران و فدراسیون روسیه در پایان دادن به جنگ داخلی خونین در افغانستان بسیار اثرگذار بود. قدرت یافتن طالبان در افغانستان بر اهمیت تلاش ملی روسیه و ایران در تقویت فرایند صلح در تاجیکستان افزوده بود.

سیطره طالبان بر افغانستان

حضور ارتش سرخ در افغانستان و حمایت همه‌جانبه اتحاد شوروی از دولت وابسته به خود در کابل - در چارچوب کلیشه‌های دوران جنگ سرد - آمریکا را به حمایت از نیروهای اسلام‌گرا سوق داد. مدارس مذهبی در پاکستان با حمایت گسترده دولت عربستان سعودی و کشورهای عرب حوزه خلیج فارس در این راستا مورد توجه قرار گرفت. در دوران جهاد علیه نیروهای کمونیست مستقر در کابل و مبارزات آنان، تحصیل کودکان افغانی در مدارس مذهبی از جاذبه بسیار برخوردار شد. (الله کولانی، ۱۳۷۶، صص ۱۰۲-۱۰۳) این مدارس که اساساً کودکان دچار محرومیت شدید افغان را پذیرا می‌شدند، به ترویج مباحث تفرقه‌انگیز سیاسی می‌پرداختند. حجم عظیم مشکلات افغان‌های پناهنده در پاکستان این فعالیت‌ها را تحت تأثیر قرار می‌داد. طلبه‌هایی که در این مدارس تحصیل می‌کردند در شرایط بسیار دشوار اقتصادی - اجتماعی قرار

داشتند. (وحید مزده، ۱۳۸۲، ص ۳۲) وضعیت پر مشقت آنان در پاکستان و اردوگاه‌های پناهندگان زمینه را برای پذیرش آموزش‌های سرشار از تفرقه و نفرت فراهم آورده بود. نیروهای سیاسی پاکستان نیز در این مدارس فعالیت خود را گسترش دادند. «جمعیت العلمای اسلامی پاکستان» و «جماعت اسلامی» هر یک در چارچوب دیدگاه‌ها و اهداف خود به اعمال نفوذ در این مدارس پرداختند. اختلاف نظر گروه‌های مذهبی سیاسی پاکستان به این مدارس راه یافته بود. از سپتامبر ۱۹۹۶ طالبان (فارغ‌التحصیلان و طلبه‌های مدارس مذهبی پاکستان) با کمک سازمان اطلاعاتی ارتش پاکستان (آی اس آی) و حمایت کامل آمریکا تلاش برای سیطره بر افغانستان را گسترش دادند. دولت آمریکا در تثبیت قدرت طالبان حمایت خود را روشن ساخت. طالبان با وعده ایجاد و تثبیت امنیت در افغانستان که شرط ضروری دسترسی پاکستان به آسیای مرکزی بود، فعالیت خود را گسترش داد و اقدامات نظامی وسیعی را تحقق بخشید. (وحید مزده، ۱۳۸۲، صص ۳-۳۲) جنگ، خستگی از درگیری‌های نظامی متوالی و مستمر، و وعده برقراری صلح و آرامش در افغانستان زمینه را برای گسترش نفوذ طالبان فراهم ساخت. برای دولت آمریکا تثبیت شرایط سیاسی - نظامی در افغانستان برای تحقق بخشیدن به مسیر ترانزیتی افغانستان - پاکستان برای محروم کردن ایران از منافع طبیعی خود به اندازه کافی اهمیت داشت تا حمایت آن را از استقرار طالبان محقق سازد. (مزده، ۱۳۸۲، صص ۴۷-۱۴۶) ولی طالبان که از روستاها برخاسته و در شرایط دشوار و مشقت‌بار پرورش یافته بودند، قادر به اجرایی کردن ادعاهای اعلام شده خود نبودند.

در طول سالیان جهاد که آمریکا تقویت «بنیادگرایی اسلامی» را برای تضعیف اتحاد شوروی در افغانستان مورد توجه قرار داده بود، با توجه به فراملی بودن این ایده‌ها افراد و گروه‌هایی از دیگر کشورهای اسلامی به افغانستان رفتند. داوطلبان بسیاری از کشورهای اسلامی برای مشارکت در مبارزه مقدس در کنار نیروهای جهادی افغان کشور خود را ترک کردند و در عرصه‌های نبرد در افغانستان حاضر شدند. بن‌لادن فرزند یکی از ثروتمندان عربستان سعودی یکی از آنان بود.

پیروزی بنیادگرایان طالبانی در افغانستان بر امنیت و تحولات سیاسی آسیای مرکزی تأثیر مستقیم داشت. بنیادگرایان آسیای مرکزی با پیروزی همتایان خود در افغانستان انرژی بیشتری پیدا کردند. دشواری‌های اقتصادی، ناهنجاری‌های اجتماعی و فساد سیاسی حاکم بر این جمهوری‌ها زمینه را برای فعالیت این گروه‌ها به عنوان رقبای جدی سیاسی نخبگان منطقه فراهم

آورده بود. (الهه کولانی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۱) تثبیت حاکمیت طالبان در افغانستان شرایط مناسبی را برای ایجاد واحدهای آموزشی برای نیروی شبه نظامی اسلامی در آسیای مرکزی، به ویژه حرکت اسلامی ازبکستان فراهم آورد. ازبکستان بالقوه دارای ظرفیت قابل توجهی برای گسترش تمایلات بنیادگرایی اسلامی بوده، که در منطقه فرغانه در شهرهای اندیجان و نمنگان شواهد گوناگونی از آن ظاهر شده بود. (Svante E. Cornell and Regine A. Spector, 2002, p. 198)

گزارش‌های متعددی از همکاری بنیادگرایان مستقر در افغانستان که از ازبکستان گریخته بودند، با طالبان در اقدامات تروریستی در منطقه ارائه شده است. (Anthony Davis, 2001, p. 199)

ازبکستان پیش از آن با حمایت مؤثر از ژنرال عبدالرشید دوستم، سعی کرده بود دامنه فعالیت نیروهای بنیادگرا در افغانستان را به شدت محدود سازد. (Edward W. Walker, 2002, p. 5)

پس از فروپاشی اتحاد شوروی دشواری‌های اقتصادی ناشی از نابودی نظام اقتصادی مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز و سوبسیدهای عظیم مسکو از ابعاد تهدیدآمیزی برخوردار شد. ناتوانی دولت‌های جدید مستقل در مدیریت بحران‌های منطقه، نگرانی از گسترش احساسات دینی را تشدید کرد. توسعه عصبیت‌های قومی و دینی برای رهبران بازمانده از دوران اتحاد دشواری‌های پیچیده را عرضه ساخت. سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی نیز برآوردهای نگران‌کننده‌ای از شرایط عمومی مردم در منطقه ارائه می‌کردند. تلاش‌های گوناگون برای برهم زدن ساخت سنتی قدرت در منطقه، رهبران جمهوری‌های آسیای مرکزی را به شدت مورد تهدید قرار می‌داد. تجربه جنگ داخلی در تاجیکستان، رهبران منطقه را برای مسدود کردن مسیر آزادی‌های سیاسی - اجتماعی راسخ‌تر ساخت. این تلاش‌ها به نوبه خود به گسترش تمایلات بنیادگرایان اسلامی افزود.

فعالیت جنبش اسلامی ازبکستان به گونه‌ای تحت تأثیر اندیشه‌های افراط‌گرایان مسلمان در دیگر نقاط جهان اسلام قرار داشته است. اسلام کریم‌اف همواره پس از استقلال ازبکستان مجدانه با توسعه فعالیت‌های سیاسی اسلامی مقابله کرده است. جنگ داخلی تاجیکستان زمینه مناسبی را برای تقویت و گسترش فشارهای سیاسی برای او فراهم کرد. روی کار آمدن طالبان و گسترش نفوذ آنان سبب افزایش فعالیت نیروهای بنیادگرا در منطقه گردید. در پی انفجار بمب در فوریه ۱۹۹۶ در تاشکند، اسلام کریم‌اف فشار بر نیروهای مسلمان را تشدید کرده بود. (Walker, 2002, p. 5) او کوشید همه مخالفت‌های سیاسی علیه خود را به اسلام‌گرایان نسبت دهد.

با تشدید فشار علیه مسلمانان بسیاری از آنان به ویژه بنیادگرایان مسلمان، به جمهوری‌های همسایه و افغانستان گریختند. با گروگان گرفتن تعدادی از کارکنان ژاپنی در قرقیزستان این

فعالیت‌ها ابعاد منطقه‌ای وسیع‌تری یافت و بر شدت نگرانی از توسعه اقدامات خشونت‌ها افزود. (محمد عبدالکریم، ۱۳۷۹، ص ۱۰۵) بحران گروگان‌گیری در آسیای مرکزی سبب شد دولت قرقیزستان از روسیه تقاضای کمک نماید، و به نیروی هوایی ازبکستان اجازه بمباران منطقه‌ای که گروگان‌گیری در آن رخ داده بود، را بدهد. (Edward Schatz, 2002) ماهیت فعالیت‌های مذهبی در تعدادی از شهرها سبب افزایش نگرانی‌های دولت قرقیزستان بوده است. این شهرها در منطقه فرغانه قرار گرفته، زمینه‌های مناسبی را برای گسترش احساسات مذهبی آشکار ساخته‌اند. از دوران اجرای پرسترویکا و گلاسنوست در زمان گورباچف، درّه فرغانه که از قرقیزستان تا ازبکستان و تاجیکستان امتداد یافته، شرایط مناسبی را برای گسترش احساسات دینی ارائه کرده است. تجربه جنگ داخلی تاجیکستان شرایط را برای رویارویی نخبگان سیاسی منطقه با توسعه فعالیت بنیادگرایان اسلامی هموار ساخت. در همه جمهوری‌های منطقه قوانین اساسی غیردینی به تصویب رسیده، که فعالیت سیاسی نیروهای مذهبی و اسلام‌گرایان را ممنوع ساخته است. (عبدالکریم، ۱۳۷۹، ص ۱۰۶)

اسلام کریم اف از اواخر سال ۱۹۹۷ با تقویت نفوذ و اقتدار طالبان در افغانستان، فشار بر بنیادگرایان ازبکستان را تشدید کرد. تدارک حمله مجدد به او در زمستان ۱۹۹۹ از سوی مقامات دولتی به «جمعه نمنگانی» و «طاهر یولداش» از رهبران بنیادگرایان ازبک (جنبش اسلامی ازبکستان) نسبت داده شد. (الهه کولانی، ۱۳۷۷) نمنگانی و یولداش در تأسیس جنبش اسلامی ازبکستان نقش اساسی ایفا کرده بودند. براساس برخی گزارش‌ها نمنگانی در جریان سرکوب نظامی طالبان پس از حوادث تروریستی در آمریکا، در بمباران‌های شمال افغانستان کشته شد. نیروهای بنیادگرای آسیای مرکزی به دخالت در امور قاچاق و حمل و نقل موادمخدر برای تأمین نیازهای مالی خود متهم شده‌اند. در این زمینه گزارش‌های متعددی در مورد اقدامات آنان وجود دارد. (Oliver Roy, 2000, p. 9) در سراسر جمهوری‌های آسیای مرکزی نیروهای اسلام‌گرا که تنها رقبای سیاسی واقعی برای نخبگان حاکم کنونی تلقی می‌شوند، تحت فشار شدید قرار داشته‌اند. توسعه طالبان‌گرایی در افغانستان فرصت مناسب را در اختیار رهبران غیر دینی منطقه قرار داد و سرکوب آنان را سهل‌تر ساخت.

پس از ۱۱ سپتامبر

حملات تروریستی القاعده در آمریکا زمینه را برای فعالیت رهبران جمهوری‌های آسیای

مرکزی علیه بنیادگرایان مسلمان مهیاتر ساخت. آنها که در سال‌های پس از فروپاشی برای تقویت اقتدار متمرکز خود بسیار کوشیده‌اند، با بهره‌گیری از هراس گسترش اقدامات تروریستی در جهان، نابودی کامل نیروهای اسلام‌گرا را هدف قرار دادند. اسلام کریم اف حتی در دوران پیش از سلطه طالبان بر افغانستان، از طریق تقویت ژنرال عبدالرشید دوستم سعی در محدود کردن فعالیت‌های اسلام‌گرایان را شدت بخشید. (IWPR. 2000, p. 9) ژنرال دوستم در جریان جنگ داخلی تاجیکستان از ایجاد اردوگاه‌های آموزشی برای مخالفان دولت دوشنبه با قدرت جلوگیری کرده بود. (Sergei Gretsky, 1995, pp. 13-16) پس از آن نخبگان بنیادگرای ازبک کوشیده بودند، در برابر نفوذ دوستم به سازماندهی مخالفان تاجیک و ازبک در افغانستان بپردازند و با بهره‌گیری از نیروهای آنان به مقابله با رهبران غیردینی ازبکستان اقدام کنند.

پس از اعلام جنگ علیه تروریسم از سوی رئیس جمهوری آمریکا جورج بوش (Gretsky, 1995, pp. 13-16)، فضا برای تشدید سرکوب اسلام‌گرایان در آسیای مرکزی از سوی نخبگان حاکم مناسب‌تر شد. رهبران ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان که دره فرغانه در کشورهای آنان قرار گرفته، صدها تن از فعالان مسلمان را دستگیر کردند. براساس برخی برآوردها حدود ده درصد جمعیت مناطق جنوبی قرقیزستان هوادار جنبش اسلامی ازبکستان بوده‌اند. ازبک‌های جنوب قرقیزستان و نیز تاجیکستان همانند برادران خود در ازبکستان نسبت به این گروه تمایل زیادی را آشکار ساخته بودند. بسیاری از آنها خود را شهروندان درجه دوم تلقی کرده‌اند. آنها در اعتراض به دشواری‌های گوناگون سیاسی - اقتصادی، در این هواداری تأمین نیازهای گوناگون خود را جستجو کرده‌اند. فقدان نیروهای سیاسی غیردینی ظرفیت این تلاش‌ها را افزایش داده است.

براساس برآورد ازبکستان هواداران جدی «جنبش اسلامی ازبکستان» حدود ۲ تا ۳ هزار نفر، و بر پایه برآوردهای مقامات روس ۵ تا ۶ هزار نفر می‌باشند، که حاکمیت طالبان در افغانستان برای آنان پشتوانه روانی و فیزیکی قابل توجهی را به وجود آورده بود. ولی پس از ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به طالبان و سرنگون شدن حکومت آنان در افغانستان نیروهای بنیادگرای آسیای مرکزی این حمایت مؤثر را از دست دادند. رهبران جمهوری‌های آسیای مرکزی از یک‌سو، و فدراسیون روسیه از سوی دیگر که با اقدامات تروریستی جدایی طلبان چپن مواجه بود، از جنگ همه جانبه علیه تروریسم استقبال کردند. آنها حل مشکلات نظامی - امنیتی خود را در پیوستن به این جریان یافتند. قطع کمک‌های مالی و روانی طالبان، ضربه شدیدی بر بنیادگرایان

آسیای مرکزی وارد آورد. تجربه حاکمیت طالبان روشن ساخت که از سوی جمهوری اسلامی ایران تهدیدی برای گسترش بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی وجود ندارد. پیش از آن همکاری در برقراری و تثبیت صلح تاجیکستان نشانه دیگری را ارائه کرده بود.

جمع بندی

توسعه بنیادگرایی اسلامی در آسیای مرکزی تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل درونی و بیرونی قرار داشته است. ایجاد خلاء ژئوپلیتیکی پس از فروپاشی اتحاد شوروی «بازی بزرگ» جدیدی را در این منطقه شکل داد (Svante E. Cornell and Regine A. Spector, 2002, p. 200). عربستان، جمهوری اسلامی ایران، و پاکستان از کشورهایی بودند که در عرصه قدرت‌های منطقه‌ای در آسیای مرکزی به شدت فعال شدند. مسلمانان آسیای مرکزی که با فروپاشی نظام کمونیستی ارتباط خود را با کشورهای اسلامی گسترش دادند، از این حضور پرتلاش استقبال کردند. عربستان سعودی که از ده‌ها سال قبل ترویج اندیشه‌های وهابی را در منطقه هدف قرار داده بود، بر دامنه تلاش‌های خود افزود. برای پاکستان دسترسی به آسیای مرکزی جز از طریق تثبیت شرایط سیاسی - نظامی - امنیتی - افغانستان امکان‌پذیر نبود. شرایط تقویت نیروهای اسلامی از دوران اشغال افغانستان، ذخایر مناسبی را برای ارتش پاکستان و سازمان اطلاعاتی آن ارائه کرده بود تا «طالبان» را در افغانستان مستقر سازد. اقدامی که مورد حمایت آمریکا قرار داشت تا مهار و «سدبندی» جمهوری اسلامی ایران را پیش ببرد. (الهه کولانی، ۱۳۷۶، صص ۸۲-۲۷۳) دسترسی به منابع انرژی در آسیای مرکزی از طریق افغانستان نقش اساسی در تحولات سیاسی پس از فروپاشی ایفا کرد که برای کشورهای پیرامون جاذبه زیادی را ارائه نموده است.

در کنار عوامل بیرونی مجموعه‌ای از عناصر داخلی نیز به ترویج بنیادگرایی اسلامی کمک کرد. رشد سریع جمعیت و شرایط دشوار اقتصادی، فساد سیاسی، تجارت مواد مخدر، نابرابری‌ها و مشکلات عظیم اقتصادی هم‌زمان با توسعه آگاهی دینی به گسترش بنیادگرایی در آسیای مرکزی یاری رسانده است. ارتباط میان بنیادگرایان منطقه با طالبان در افغانستان این روند را تقویت کرد. فقدان چارچوب‌های قانونی برای مبارزات سیاسی نیز در تقویت این گرایش‌ها اثرگذار بوده است. هر چند ده‌ها سال اندیشه‌های دینی در آسیای مرکزی همانند دیگر بخش‌های اتحاد شوروی سرکوب شد، ولی عمق و نفوذ باورهای دینی سبب تداوم و پایداری آن گردیده است. با اینکه ارتباط روحانیون رسمی منطقه با جهان اسلام اندک بود، ولی نفوذ اندیشه وهابی

از سال‌های پیش از فروپاشی شکل گرفت. شرایط استقلال جمهوری‌ها گسترش این تمایلات را هموار ساخت. پیوندهای قومی میان مردم آسیای مرکزی به‌ویژه پیرامون دره فرغانه با افغانستان، سرایت بحران‌های سیاسی - امنیتی را هموار ساخت.

به هر حال پس از ۱۱ سپتامبر آمریکا با افزایش حضور مستقیم در منطقه، اقدامات علیه بنیادگرایان اسلامی از سوی رهبران منطقه را تقویت کرد. آمریکا نیروهای نظامی خود را در ازبکستان مستقر ساخت. ازبکستان در سرکوبی طالبان در افغانستان با آمریکا همراهی جدی داشت. (اداره اطلاعات انرژی آمریکا، ۱۳۸۰، ص ۱۴) نابودی شبکه القاعده و نیروهای تحت امر آنان برای رهبران منطقه به مفهوم کاهش تهدید اسلام بنیادگرا تلقی شده است. آنها در برنامه مبارزه وسیع علیه تروریسم که از سوی جورج بوش اعلام شد، مشارکت فعال داشته‌اند تا به نیازهای امنیتی خود پاسخ گویند. نابودی حکومت طالبان پشتوانه عظیمی را برای فعالیت‌های بنیادگرایان در آسیای مرکزی از میان برد. هر چند پیچیدگی مسائل سیاسی - اجتماعی و جمهوریهای آسیای مرکزی افغانستان همچنان روند تحولات آتی را در ابهام قرار داده است.

کتابنامه:

الف - فارسی

- ۱ - اداره اطلاعات انرژی آمریکا، «افغانستان گزینه جدیدی در ترانزیت انرژی دریای خزر است»، همشهری، ش ۲۵۳۱، ۸۰/۷/۲۱.
- ۲ - اولکات، مارتا بریل، (۱۳۷۱)، «سیاست در آسیای مرکزی پس از فروپاشی»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۲.
- ۳ - بنیگسن، الکساندر، و براکس آپ، مری، (۱۳۷۰)؛ مسلمانان شوروی، گذشته، حال، آینده؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۴ - پکر، گوندن، (۱۳۷۷)، «اسلام در آسیای مرکزی، اسطوره یا واقعیت»، ترجمه: سید علی موسوی، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۳.
- ۵ - روبین، بارنت، (۱۳۸۱)، «افغانستان از کشور شکست خورده تا کشور عاصی»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۸.
- ۶ - عبدالکریم، محمد، (۱۳۷۹) «اسلام ستیزی و ناپایداری امنیتی در آسیای مرکزی و قفقاز»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، ش ۳۱.
- ۷ - کولائی، الهه، (۱۳۸۰)، اتحاد شوروی از تکوین تا فروپاشی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، چاپ سوم.

- ۸- کولائی، الهه، (۱۳۸۱)، «پیوندهای امنیتی افغانستان و تاجیکستان»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۸.
- ۹- کولائی، الهه، (۱۳۷۷)، «روند نوگرایی اسلامی در آسیای مرکزی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۳۹.
- ۱۰- کولائی، الهه، (۱۳۷۸)، زمینه‌های اقتصادی فروپاشی اتحاد شوروی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۱- کولائی، الهه، (۱۳۷۶)، سیاست و حکومت در آسیای مرکزی، تهران: سمت.
- ۱۲- کولائی، الهه، (۱۳۷۶)، سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- ۱۳- کولائی، الهه، (۱۳۷۷)، قوانین اساسی فدراسیون روسیه و جمهوری‌های آسیای مرکزی، (ترجمه)، تهران: دادگستر.
- ۱۴- کولائی، الهه، (۱۳۷۶)، «نقش و نفوذ روسیه در تاجیکستان»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۱۲۰-۱۱۹.
- ۱۵- مزده، وحید، (۱۳۸۲)، افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، تهران: نشر نی.
- ۱۶- وره‌رام، غلامرضا، تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی، مشهد: آستان قدس، ۱۳۷۲، فصل هشتم.
- ۱۷- هرزیگ، ادموند، (۱۳۷۹) «اسلام، فراملی‌گرایی، وزیر منطقه‌گرایی در کشورهای CIS»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۲.

ب - لاتین

- 1 - Cornell, Svante E., Spector, Regine A., (2000) "Central Asia: More than Islamic Extremists", *The Washington Quarterly*, Vol. 25, No. 1.
- 2 - Emadi, Hafizullah, (1994), "State, Ideology, and Islamic Resurgence in Tajikistan", *Central Asian Survey*, Vol. 13, No. 4.
- 3 - Gretskey, Sergei, (1995) "Civil War in Tajikistan and its International Repercussions", *Critique*, No. 6.
- 4 - Igor Lipovsky, (1996) "The Awakening of Central Asian Islam", *Middle Eastern Studies*, Vol. 32, No. 2.
- 5 - Israeli, Rafaeli, (1994), "Return to the Source: The Republics of Central Asia and the Middle East", *Central Asian Survey*, Vol. 13, No. 1.
- 6- Manz, Beatrice F., (1994), *Central Asia in Historical Perspective*, USA: Westview Press.

- 7 - Naby, Eden, (1993) "Ethnicity and Islam in Asia", *Central Asian Survey*, Vol. 12, No. 2.
- 8 - Odom, William E., & Dujarric, Robrt, (1995), *Commonwealth or Empire? Russia, and the Transcaucasus*, Indiana: Hudson Institute.
- 9 - Paskoy, H. B., (1900-1924), "The Question of Religious Fundamentalism in Central Asia", in: Timuir Kocqoolu, *Reform Movments and Revolution in Turkistan*, Harlemisota, 2001.
- 10 - Paskoy, H.B., "Nationality or Religion? Views of Central Asian Islam", http://www.ku.edu/~ibetext/texts/paskoy-6/cae_02.html.
- 11 - Raul, Ram, (1979), *Modern Central Asia, Afghanistan, Iran and Russia*, New Delhi: Vikas Publishing House LTD.
- 12 - Rashid, Ahmed, (1994), *the Resurgence of Central Asia, Islam or Nationalism?* London: Zed Book.
- 13 - Raul, Ram, *Modern Central Asia*, New Delhi: Vikas publishing House LTD, 1978.
- 14- Rubinstein, Alvin Z., & Smolansky, Oles M., (1995), *Regional Rivalries in the New Eurasia*, London: Armonk.
- 15 - Rywkin, Michael, (1982), *Moscow's Muslim Challenge*, London: Hurst & Company.
- 16 - Sakwa, Richard, (1991), *Soviet Politics*, London: Routledge.
- 17 - Schatz, Edward, (2002) "*Framing Islam: the Role of Anti-Americanism in Central Asia*", Boston: American political Science Association, Aug".
- 18- Shaffer, Brenda, (2000), "Islam, Iran, and Prospects for Stability in the Caspian Sea Region, in: *Succession and Long - Term Stability in the Caspian Sea Region*, Cambridge, MA: BCSIA.
- 19 - Walker, Edward W., *Roots of Rage: Militant Islam in Central Asia*, <http://socrates.berkeley.edu/~iseees>